«شرح احوال و تحلیل اندیشه‌های عبدالرحمن اسفراینی»

دکتر یدالله بهمنی مطلق

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر

چکیده مقاله:

نورالدین عبدالرحمن اسفراینی (٦٣٩ ـ ٧١٧ هـ.ق) عارف بزرگ ایرانی، در کتاب کاشف‌الاسرار آداب صوفیه و مراحل سیر و سلوک عرفانی را آموزش داده است. در این مقاله اندیشه‌های عرفانی او و دربارۀ منازل طریقت و پنج منزل آن که بر پنج خاطر استوار گردیده و دارای هفت عقبه و هشت درجه است توضیح داده می‌شود. او حسنات و سیئات را براساس تفسیری عرفانی و انواع نفس و عالم غیب و شهادت بیان می‌دارد و جایگاه انسان یا عالم صغیر را در آن بیان می‌دارد. اسفراینی از عارفانی است که عقل و عشق را همسو و مکمل هم می‌داند. در ضمن بیان نکات عرفانی به کشف‌الاسرار معنوی می‌پردازد.

کلید واژه:

عرفان و تصوف، حجاب، عالم اصغر، صفات ذمیمه، طبقات آسمان، طبقات زمین، عقل و عشق.

پیشگفتار

نورالدین عبدالرحمن اسفراینی (متولد ٦٣٩ هـ.ق در روستای کسرق از روستاهای اسفراین، متوفی به سال ٧١٧ هـ.ق در بغداد) در خانقاهی منسوب به شیخ ابوبکر کتانی در اطراف اسفراین‌زاده می‌شود و هنوز در کنار خانواده است که در خلوتخانه‌ای به نام شیخ ابوبکر کتانی نخستین تعلیم ذکر را از درویشی به نام پورحسن نمایندهٔ شیخ احمد جورپانی (گورپانی) می‌آموزد و مرید خاص وی می‌شود.

شیخ احمد گورپانی (م ٦٦٧ یا ٦٦٩ هـ.ق) خود طریق تصوف را از شیخ علی لالا (م ٦٤٢ هـ.ق) اخذ کرده، و او به نوبهٔ خود به دایرهٔ ارشاد شیخ نجم الدین کبری (م ٦١٨) و شیخ مجد الدین بغدادی (م ٦١٦ هـ.ق یا قبل از آن) پیوسته و از هر دو اجازه گرفته است.[1]

عارف ما در آغاز تحول روحانی خود داستانی نقل می‌کند که وقتی مراد حق در وی پدید می‌آمد تا قلب او را دگرگون کند و او چنان دست خوش حیرت می‌شود که خود را نمی‌شناسد و رعونت از وجودش زایل می‌شود و مانند مدهوشی ترک خودی و انانیت می‌گوید و بی‌اختیار از کار و بار روی برمی‌گرداند به گونه‌ای که پدرش روزی به شگفتی و تعجب به او می‌گوید: «عجب که من هیچ گونه راه فرا کار تو نمی‌برم. گاهیت بینم که به هر رنگ برآیی و هر دم به نوعی دیگر سر و شکل خود را برآرایی، و گاهی چون ژنده پوشی به کهنه پوشی درسازی. این نه سیرت مردمان عاقل باشد، بلکه ارباب تربیت از این حال در تثریب افتند».[2]

١ـ کاشف الاسرار، مقدمه ، نه.

٢ـ همان، فصل ٤٨، ص ٢٦.

وقتی آن درد زیادتر می‌شود، در وجودش حیاتی پدید می‌آید و از مدهوش به هوش می‌آید و حیرتش به عشق مبدل می‌شود در این هنگام ارادت به خاندان شیخ ابوسعید ابوالخیر در او به وجود می‌آید، لیکن به واسطهٔ پدر و مادر نمی‌تواند به خدمت آنها برود.

ارادتش به خاندان ابوسعید تا بدان جا پیش می‌رود که روزی درویشی از سرزمین بوسعید به اسفراین می‌آید. عبدالرحمن به میمنت این که دستش به تربت بوسعید رسیده، از او می‌خواهد موی سرش را بتراشد، پس از این عمل آسایش و جمعیت خاطری در وجودش پدید می‌آید، بند حیرت بکلی از پای دل او برداشته می‌شود و طلب مطلوب کاملاً او را در برمی‌گیرد. چون طلب مطلوب سلسلهٔ وجودش را به جنبش در می‌آورد، جامه‌های نو و خزها در چشمش حقیر و کهنه‌ها و ژنده‌ها زیبا و ارزشمند می‌نماید.[1]

از این پس طریق زهد اختیار می‌کند و با خود مقرر می‌نماید که از دنیا به اندک چیزی که از آن گزیر نیست بسنده کند.

سیری در کاشف الاسرار ما را به این نتیجه می‌رساند که عارف ما حداقل ده سال از عمر خود را در خراسان به سیرو سلوک گذرانده و مسلماً از دوران جوانی یا نوجوانی حالات خوش روحانی به سراغش آمده زیرا قبل از این حالات با همنشینان ناجنس همنشینی داشته و در مجلس فساد حاضر می‌شده است.

گذشتن از این مراحل (دنیایی) تا رسیدن به مرتبهٔ ارشاد بی‌تردید سالها عمر می‌خواهد چه وقتی با جمعی از اصحاب (مدتی پیش از ٦٧٥ هـ.ق) به قصد زیارت تربت مشایخ و طواف کعبه سفری دور دست در پیش می‌گیرد، و به سال ٦٧٥ در رباط درجه به قانون مشایخ طریقت، هم به آن شیوه که از حضرت نبوت به او رسیده به خلوت می‌نشیند، متذکر می‌شود که «پیش از این به هر وقتی از اوقات جمعی دوستان دینی و برادران حقیقی از این ضعیف التماس می‌کردند که از بهر ایشان کلمه‌ای چند از آداب صوفیه در قلم آید».[2]

مسلماً تألیف در آداب صوفیه از کسی خواسته می‌شود که در سیر و سلوک مراحل کمالی را طی کرده باشد.

۱ـ کاشف، فصل ٥١، ص ٢٨ـ٢٦.

۲ـ رساله در روش سلوک، فصل ۲، ص ۱۱۱.

اندیشه‌های عرفانی اسفراینی در ضمن کتاب کاشف الاسرار

اسفراینی معتقد است «طلب حضرت (حق)، طالب را روی از شهوات و مرادات نفس بگرداند و محبت و شفقت را در دل وی پدید آرد. پس چون مرد روی از مراد بگرداند مرید راه حق شود».[۱]

چنان که می‌دانیم فرید الدین محمد عطار مراحل سلوک را در منظومهٔ ارجمند منطق الطیر به هفت مرحله تقسیم نموده که اولین آنها طلب است.

اسفراینی در کتاب کاشف الاسرار به تفسیر و تبین «عالم اصغر» بودن انسان می‌پردازد و در ذیل تفسیر این حدیث که «ان لله سبعین الف حجابا من نور و الظلمة» به بسط و گسترش موضوع مورد نظر می‌پردازد و می‌نویسد: حجابهای ظلمانی نتیجهٔ وساوس شیطانی و هواجس نفسانی است که مجموعاً بیست و هشت هزار حجابند و بیست و هشت هزار حجاب دیگر نتیجهٔ صفات قلبی و روحی انسان است که حجابهای نورانی هستند. وی این پنجاه و شش هزار حجاب را در نهاد بشر می‌داند.

اما چهارده حجاب دیگر از صفات بشری خارج است و آن به واسطهٔغیرت عزت ـ عز اسمه ـ در پیش می‌افتد.[۲]

برای تفسیر روشن‌تر این موضوع مراحل و منازل طریقت را به پنج منزل و مرحله تقسیم می‌کند و عقیده دارد که در هر یک از منازل چهارده حجاب از نور و ظلمت در راه است که جز به واسطهٔ سیر و سلوک مرتفع نمی‌شود.[۳]

از این پنج منزل و مرحله که تا به حضرت عزت ـ عز اسمه ـ در راه سالک وجود دارد چهار مرحله و منزل در نهاد بشریت است و پنجم در حضرت ربوبیت که به آن «سیر فی الله» می‌گویند.[۴]

بنای این منازل بر پنج خاطر نهاده شده است که چهار خاطر منتفی می‌شود و یکی باقی می‌ماند، و آن همان خاطر رحمانی و منزل پنجم است.

۱ـ کاشف الاسرار، ص ٣٦.

۲ـ همان، ص ۲ و ۳.

۳ـ همان، ص ۳.

۴ـ همان، ص ٦.

ایشان برای منازل طریقت هفت عقبه و هشت درجه قائلند که درجه هشتم خود شش مرتبه و دو مقام دارد.[۱]

در دنبالهٔ بحث نویسنده مطابق قاطبهٔ اهل عرفان سخن را به اینجا می‌کشاند که خداوند ـ جل جلاله ـ آدم و آدمی زاده را از دو عالم غیب و شهادت آفرید مانند روح و قالب و به هر یک از ایشان مناسب حال او علمی کرامت فرمود تا بواسطهٔ آن علم معیشت دو عالم غیب و شهادت حاصل کنند. اگر آن علم را در موضع خود به کار دارند به سعادت دو جهانی و مرادهای جاودانی می‌رسند و اگر برخلاف آن عمل کنند و علم را در غیر موضع خود به کار برند در حق خود ظلم کرده باشند.[۲]

این دیدگاه موافق نظر اغلب عارفان است چه خداوند خلق را برای جود آفریده است نه برای سود:

من نکردم امر تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم[۳]

اما اگر ظلمی در حق آدمی زاده صورت می‌گیرد نتیجهٔ عمل خود اوست.
عطار می‌فرماید:

خلق ترسند از تو من ترسم زخود کز تو نیکی دیده‌ام از خویش بد[۴]

چون خداوند روح و قالب را از دو عالم غیب و شهادت به وجود آورد، در حقیقت دو بعید بعید را به یکدیگر نزدیک گردانید، چنانکه روح علوی را از «احسن تقویم» روحانی به اسفل قالب انسانی فرستاد، تا از امتزاج و ازدواج آنها دو فرزند خلف و ناخلف چون قلب و نفس به وجود آید، از آنها یکی به پدر روح شبیه است و عامل هر اخلاق حمیده در نهاد بشر و دیگری به مادر قالب شبیه است و عامل هر اخلاق مذمومی در نهاد بشر.[۵]

۱ـ همان، ص۷-٦.

۲ـ همان، ص ۷،

۳ـ مثنوی معنوی، د: ۲، ب: ۱۷۵۸.

۴ـ منطق‌الطیر، بیت ۲۳۲.

۵ـ همان، فصل ١٤، ص ۷ و ۸ .

به اعتقاد ایشان از قلب محبت پدید آمد و محبت باعث ایجاد هر اخلاق محمودی چون شفقت و رحمت است و از نفس شره و از شره غضب و شهوت پدید آمد.

از غضب و شهوت هفت صفت ذمیمه: حقد، حرص، بخل و حسد، کبر، عجب و ظلم پدید آمد که به اعتقاد اینجانب و قتی از نفس به عنوان اژدهای هفت سر در ادبیات عرفانی یاد می‌شود به خاطر همین صفات ذمیمهٔ هفتگانه است.

از شفقت و رحمت هفت صفت حمیدهٔ سخاوت، قناعت، علم، عدل، تواضع، غیرت و فنا حاصل شد.[۱]

از این صفات هفتگانهٔ مثنی هر صفتی با صفت مقابل خود ضد افتادند مانند بخل که ضد آن سخاوت است و ... .

اسفراینی سیئات را نتیجهٔ نفس اماره و حسنات را نتیجهٔ نفس مطمئنه می‌داند.[۲]

نتایج حسنات صالحه هفت طبقهٔ آسمان روحانیت را در برگرفته و نتایج سیئات ذمیمه هفت طبقهٔ زمین بشریت را، چنانکه مذمومات نفس اماره به علویات نفس مطمئنه رسیده است.[۳]

چنان که گفته شد وجود انسانی مرکب است از دو عالم غیب و شهادت، چون روح و قالب و مناسب هر عالمی در وی باید نموداری باشد. مناسب قالب خاکی ظلمانی کثیف هفت طبقهٔ زمین بشریت است و مناسب روح علوی نورانی لطیف هفت طبقهٔ آسمان روحانیت. پس مناسب هر یک از آن‌ها در عالم غیب نیز جایگاهی است که عبارت است از هفت درکهٔ دوزخ و هشت درجهٔ بهشت که به آن‌ها دوزخ ظلمانی و بهشت جاودانی می‌گوییم و این هفت درکه از درکات دوزخ ظلمانی و هفت درجه از درجات بهشت جاودانی پی در نهاد انسانی دارد.[۴]

اما هفت طبقهٔ زمین انسانی و هفت طبقهٔ آسمان روحانی و هفت عقبهٔ دوزخ نفسانی و هفت درجهٔ بهشت روحانی که وجود دارد از چهار نفس اماره، لوامه و ملهمه و مطمئنه بیرون نیست. پس برای هر یک از نفس‌های چهارگانه که در شاهد به امارگی یا لوامگی آن‌ها می‌توان

۱ـ همان، فصل ۱۵، ص ۸ .

۲ـ همان، فصل ١٦، ص ۸ ـ ۹ .

۳ـ همان، فصل ۱۷، ص ۹ .

۴ـ همان، فصل ۱۸، ص۹–۱۰ .

حکـم کـرد دو معنـی در نظـر باید گرفت و برای نفسی که در شاهد حکم بر آن نمی‌توان کرد مانند نفس ملهمه یک معنی باید در نظر گرفت بدین شکل نیز رقم هفت درست می‌شود.[۱]

بـرای هـر یـک از این معانی طبقه‌ای از طبقات زمین انسانی باید فرض کرد، تا هفت کامل شـود. در هر طبقه از طبقات زمین انسانی، باید نتیجهٔ قبیحه‌ای از اعمال سیئهٔ نفس اماره در نظر گرفـت و مناسب هر قبیحه‌ای که در طبقات زمین انسانی فرض شد، درکه ای از درکات دوزخ ظلمانـی در عالم غیب مثنی (عالم غیب غیب) باید در نظر گرفت و مناسب هر درکه از درکات دوزخ ظلمانـی کـه در عـالم غیب در نظر گرفتی به همان شکل صفتی در طبقات زمین انسانی پدیـده آمـده اسـت کـه از دید عارف ما دوزخ نفسانی گفته می‌شود و آن جز با آتش هوا تافته نمی‌شود.[۲]

بعـد از آن که هفت طبقهٔ زمین بشریت فرض شد، در مقابلهٔ هر طبقه‌ای یک طبقه از طبقات آسمان روحانیت باید در نظر گرفت. و باید هر طبقه از طبقات آسمان روحانیت را یک طور از اطـوار دل فـرض کـرد مانـند: صـدر، قلـب، شـغاف، فؤاد، مهجه القلب و سرّ و خفی و در هر طـوری از ایـن اطور دل نتیجهٔ حسنه‌ای از اعمال صالحهٔ نفس مطمئنه باید فرض کرد. پس باید مناسـب هـر حسـنه‌ای یـک درجه از درجات بهشت جاودانی در عالم غیب مثنی (غیب غیب) فـرض نمود و مناسب صورت هر درجه از درجات بهشت جاودانی در عالم غیب مثنی، صفتی در طبقات آسمان روحانیت پدید می‌آید که عارف ما به آن بهشت روحانی می‌گوید.[۳]

در طـبقات زمیـن شـهادت نـیز، کـه قالب انسانی از آن جوهر است، خداوند ـ عز و علا ـ خلقـی چـون جـن و انـس و غـیر ایشان از وحوش و طیور و دواب مصور کرده و به مناسبت صـورت هـر یـک از ایشان صفتی در طبقات زمین بشریت پدید آمده است و چنان که خداوند در طـبقات زمیـن عـالم شـهادت خلقـی تصـویر کرده و به همان شکل در طبقات آسمان عالم شـهادت نـیز انـواع خلفتند، مانند ملک که روح انسانی از جوهر ایشان است و غیر ملک چون

۱ـ همان، فصل ۱۹، ص۱۰.

۲ـ همان، فصل ۲۰، ص۱۰.

۳ـ همان، فصل ۲۱، ص۱۰-۱۱.

آفـتاب و مـاه و سـتارگان و مناسـب صـورت هـر یـک از ایشـان نیز صفتی در طبقات آسمان روحانیت پدید آمده است.[۱]

نویسـنده پس از بیان این تصویر کلی از جهان خلقت و درون انسان خواننده و طالب را به ایـن نتـیجه فـرا مـی‌خوانـد کـه وجـود انسـان را مجموعه‌ای فرض کند که از دو عالم غیب و شهادت به وجود آمده و از اینجاست که به این عالم (وجود انسان) عالم صغری می‌گویند.

ایـن اسـت راز بزرگـی که خداوند ـ جل جلاله ـ می فرماید: «سنریهم آیاتنا فی آفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق».

ای نسـخهٔ نامـهٔ الهـی کـه تویـی　　وی آیـنهٔ جمـال شـاهی کـه تویـی

بیرون‌زتو نیست هر چه در عالم هست　　در خود بطلب‌هرآنچه‌خواهی‌که تویی[۲]

تـا اینجا آنچه تشریح شد مربوط بود به چهار عالمی که از نهاد بشریت خارج نبود. اما منزل پـنجم از نهـاد بشـریت بـیرون اسـت در این منزل در راه طالب چهارده هزار حجاب نورانی از صـفات غـیرت الهـی و جـلال سلطنت پادشاهی او ـ جل جلاله ـ وجود دارد و تا طالب قطع مفـاوز هـوای نفسـانی نکـند و تصرفات شیطانی بکلی از وی دفع نشود، سیر و سلوک وی در نهـاد انسان تمام نمی‌شود و طالب از سفل بشریت به علو روحانیت نمی‌تواند برسد و از هاویهٔ هوای خود خلاص نمی‌شود و نمی‌تواند در این منزل سیر و سلوک کند.[۳]

نظر اسفراینی دربارهٔ عقل و عشق

اسـفراینی معـتقد اسـت اگـر بنده مرید ارادهٔ حق شود و هوای نفس را از بین ببرد، عقل او کمـال مـی‌یابد و به عقل ایمانی می‌رسد که سبب پدید آمدن عشق است و هر اندازه که جوهر عقـل در اصـل خـود کاملـتر باشـد، عشق بیشتر شود، مرد عاشق‌تر می‌گردد و هر اندازه انسان

۱ـ همان، فصل ۲۳ـ۱۱.

۲ـ همان، فصل ۲٤ ـ ۱۱ـ۱۲.

۳ـ همان، فصل ۲۷، ص۱۲ـ۱۳.

عاشـق‌تـر باشـد، به معشوق نزدیک‌تر است و هر چقدر بنده به خدا نزدیک‌تر شود از غیر او ـ جل جلاله ـ دورتر می‌گردد.[۱]

سلسـله مراتـب تـا حضـرت ربوبیّـب در عـرفان اسـلامی و تأثـیر تربیت و مقام از دیدگاه اسفراینی:

اسـفراینی معتقد است: مرید را فتوحات غیبی که می‌رسد، از در دل وی می‌رسد، و دل وی را از ولـی مـی‌رسـد، ولی را از در دل نبی و نبی مستفید از حضرت ربوبیّت است چون اعتقاد مـرید در حـق پـیر فاسـد شـود، آن درهـا بر وی بسته شود. پس از آن اگر عمل ثقلین ببارد از دولت فتوح غیبی بی‌نصیب باشد.[۲]

عبدالرحمـن اسـفراینی در بـاب کشـش و کوشش معتقد است «تا ضیف انوار هستی جلال وصـل او در درون بـنده پـرتو نیندازد، بنده از قشر خود بیرون نیاید، که «قل جاء الحق و زهق الباطل و ان الباطل کان زهوقاً»[۳] در حالی که نجم رازی را نظر عکس این است:

عـز جـلال وصـلت بـا بـنده گفـت نجما　　　مـن در درون نـیایم تـا تـو بـرون نیایـی

ضـمناً عـارف ما این مرحله یعنی «جاء الحق و زهق الباطل» را منزل پنجم از منازل طریقت و درجـهٔ هشـتم از درجات بهشت می‌داند و معتقد است چون سالک به اینجا برسد می‌آساید و هـر خاطـری که منافی طریقت باشد، به کلی از وی منتفی می‌شود و هر خاطری که حقی باشد با وی باقی می‌ماند.[۴]

نامـه‌های عبدالرحمن اسفراینی یکی از منابع مهم و کار گشا در ادبیات عرفانی است. عارف در ضـمن ایـن نامـه‌ها که غالباً پاسخی است به سؤالاتی که مریدان از وی پرسیده‌اند به کشف رمـوز و اسـراری پرداخـته که مریدان در مکاشفات خود با آنها مواجه شده‌اند و از درک راز و معنـی رمـزی آنها بی‌خبر بوده‌اند. این تاویلها و رمزگشایی‌ها برای درک و شناخت بهتر ادبیات

۱ـ همان، فصل٦٦، ص ۳۷.

۲ـ همان، ص ٤۷.

۳ـ همان، ص ٤۹.

۴ـ همان، ص ۵۰-۵۱.

عرفانی امری ضروری است مثلاً در پاسخ به شیخ الاسلام جمال الدین که خوابی دیده و تأویل و تعبیر عرفانی آن را پرسیده اصل خواب و پاسخ را می‌آوریم.

«در خـواب دیده است که در باغی بود، و دیوار باغ از سنگ، و به یک سو کوهی بلند، و بر اسـبی تـازی بلـند نشسته، و می‌خواهد که بر اسب بالای آن کوه رود. چون نزدیک رسید، مثل دیـواری دیـد، و بـر آنجا نمی‌تواند رفت، طیری و کاغذی رسید، شکل الفی سیاه بروی بر این شکل: چون هر دو سر کاغذ از یکدیگر باز کشید، ازمیان پیدا شد که « هوالله لا الله الا له»

و در آن موضع شیخی بندگان حق را دید».[1]

اسـفراینی ایـن خـواب را بـه دو گونـه تعبـیر مـی‌کند: «اول بر قاعده معبر» یعنی پیش‌بینی روزگـار مادی آن شخص و پس از آن به تفسیر معنی، مناسب اهل معرفت و یا تعبیری معرفت النفسی می‌پردازد.

و در اینجا برای آشنایی با شیوهٔ کار نویسنده از هر دو مورد نمونه‌ای می‌آوریم:

«بـاغ در تعبـیر معبر مجمع سرور و فرح است و اگر در باغ اشجار و اثمار است دلالت کند بر اموال حلال و کثرت خدم و حشم، شخصی در این معنی مثنوی گفته است شعر:

و فسـر الاشـجار بالـرجال   و الـثمر الکثـیر بـالاموال[2]

اما در تفسیر عرفانی باغ چنین آورده است :

اما باغ، باغ قلب صاحب واقعه است.[3]

۱ـ همان، ص ۸۹.

۲ـ همان، ص ۸۹.

۳ـ همان، ص ۹۰.

منابع و مآخذ

۱ـ قرآن مجید.

۲ـ کاشـف الاسـرار بـه انضـمام پاسـخ بـه چـند پرسـش و رسـاله در روش سـلوک و خلـوت‌نشـینی، نـور الدیـن عبد الرحمان اسفراینی، به اهتمام هرمان لندلت، انتشارات مطالعات اسلامی مک‌گیل، شعبۀ دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

۳ـ مثـنوی معـنوی، به تصحیح رینولد ۰۱۰ نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

٤– مـنطق الطـیر عطـار، تصـحیح و تعلـیقات محمـد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۳.

۵ـ نفحـات الانـس، عبدالرحمن جامی، تصحیح محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵.

٦ـ مجموعـه آثـار فارسـی، احمـد غزالـی، تصحیح احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.